

جنگ

اعتراض

"به خاطر نوزاد دشمنش شاید"

(مجموعه ای از بحث‌های فرهنگی، تحلیل‌های سیاسی، مقالات اجتماعی، داستانها، پیامها و نامه‌های راهبردی)

رضا آیرملو

پروفسور جامعه‌شناسی - سوئد

انتفاضه فلسطین

شکار کودکان فلسطینی در جنگل خاورمیانه

دسامبر سال ۲۰۰۰

- سترون شدن ایرانیان از همدردی با دیگران و بشریت البته فقط به موضوع این کودکان محدود نمیشود، بلکه بسیاری از موضوعات و همدردی های انسانی با مردم چهار گوشه جهان را نیز در بر میگیرد.

- خیلی ها کاسبکارانه فکر میکنند که کسی با راه انداختن انجمن و سازمان خیریه به حکومت! نمیرسد، و گویا یاری دادنی که هیچ جبران مادی در پی نیاورد، "به درد عمه اش میخورد!"

- هر چه سرکوبی و خشونت نژادی و مذهبی افزایش می یابند، اسلامیان تندرو فلسطینی نیز بیش از پیش فرصت سازماندهی و مانور می یابند و بر عکس. این چگونگی در مورد نیروهای افراطی صهیونیستی و مردم صلح طلب اسرائیل هم صدق میکند.

- اگر از زاویه درست به اتفاقات جاری بنگریم،
* نه مردم فلسطین، هوادار و متحد رژیم جمهوری اسلامی اند،
* نه همه مردم فلسطین اسلامی و طرفدار بازیگران اسلامی اند و،
* نه همراهی با مردم فلسطین به معنی همراهی با رژیم جمهوری اسلامی در ایران است.

- از زاویه جانبداری انسانی و بشردوستانه، هیچ فرقی بین نوزاد و کودک متعلق به خود و خودی هایت با کودکان دشمنان وجود ندارد.

سنگی در دست، گلوله ای در سینه و کودکی غرقه در خون ...

حالا دیگر این خبر را هر روزه از رسانه های گروهی میشنویم. چه کسی حق است یا ناحق، مهم نیست، مهم آن است که کودکانی که هنوز قادر به فهم و درک دنیای خود نشده و از سیاست کشور، منطقه و جهان زادگاه خود بیخبرند، خود را مجبور به دفاع در برابر سربازان تا به دندان مسلح و تانکها

و تسلیحات نظامی مدرن و فوق مدرن می یابند. مهم این است که کودکان بیگانه در برابر تهدید این نیروی مسلح فوق مدرن، هیچ به دست ندارند جز تکه سنگی و کلوخی که اگر به تانکها و تسلیحات و حتی سربازانی که کلاه خود بر سر و وسائل دفاعی در بر دارند، بخورند، همچون هر بازی کودکانه دیگر، نه خراشی ایجاد میکنند و نه دردی. اینان اما به خاطر پرتاب چند تکه سنگ و کلوخ، شکار میشوند، و گاهی حتی با شلیک گلوله ای از پا در می آیند.

مدهاست این بازی کودکانه از سوئی، و شکار نظامی کودکان از سوی دیگر، همچون یک نمایشنامه تراژدی- درام خلق کثی در صحنه ای به نام فلسطین به صحنه می آید.

چه کسی حق است یا ناحق مهم نیست، مهم آن است که از طریق رسانه های جمعی، این تراژدی شکار را می بینی و می شنوی، و از شرم زندگی در جهانی که با "بچه های آدمها" چنین ظالمانه رفتار میکنند، روی دیدن فرزندان خود را نمی یابی. خجالت میکشی که در ساخته و پرداخته شدن یک چنین جهان پر از ظلم و خشونت، تو نیز شریک هستی، و دنیائی را تحویل شان میدهی که تا این اندازه ظالم و تا این حد بدون قلب است.

حرفی برای زدن و پاسخی به سؤالاتشان نمی یابی. و نمیتوانی بگویی که "اینا بچه های فلسطین اند دیگه!"، چرا که نسلهای جدید، شکار "بچه های حیوانات وحشی" را نیز جنایت میدانند و از دادن سلام به مردمی که لباس پوست حیوانات را به تن کرده اند، می پرهیزند، کجا مانده که بخواهی با عنوان کردن زبان و نژاد، یا حق و ناحق بودن این کودکان، این شکارهای هر روزه "بچه انسانها" را توجیه بکنی، یا با ذکر اتفاقات تاریخی و تصمیمات سیاسی این و آن کشور، برای شکار در این جنگل خاورمیانه پروانه شکار صادر بکنی.

مسأله مناطق اشغالی و مبارزه مردم ستمدیده فلسطین نه برای کسی پوشیده است و نه نیار به توضیح دارد. اکنون چند ماهی است که در پی شکست گفتگوهای صلح، سرکوب "خیزش های اعتراضی غیر مسلحانه مردم بیدفاع فلسطین" ابعاد تازه ای به خود گرفته است. حقوق اولیه مردم فلسطین- چه در درون مرزهای اسرائیل یا در مناطق اشغالی پی که رسماً! به آنان تعلق گرفته- زیر پا نهاده میشوند. هر از گاهی خانه های مردم فلسطین بر سر

ساکنانش خراب شده، و مناطق مسکونی جدید اشغالگران بر روی خرابه های خانه و کاشانه مردم بی دفاع بر پا می شوند.

این بار اما، ابعاد سرکوبی و تعرضی که به جان و مال مردم بی دفاع فلسطین روا می رود، از مرزهای سنتی شده در این منطقه بلازده میگذرد. به کار بردن موشک و توپخانه و بمباران هوایی و دریائی برای خاموش کردن اعتراضات مردم غیر مسلح! مناطق مسکونی بدعت تازه ای از سرکوبی و خشونت در تاریخ این منطقه را به ثبت میرساند.

حالا دیگر، نه فقط نظامیان یا رزمندگان درگیر در جنگ تحمیل شده به مردم فلسطین، بلکه همه مردم شهرها و دهات آن، از خرد و کلان مورد تنبیه و آزار قرار میگیرند. با قرار دادن بلوکها و دیوارهای سیمانی در اطراف مناطق مسکونی و کمپهای پناهندگی، همه مردم بدون اینکه کاری کرده و جرمی مرتکب شده باشند، خود را در بازداشت و زندان جمعی می یابند. خانه های مردم با خشونت غیر انسانی تفتیش و تخریب میشوند. از رفت و آمد به سر کارشان ممانعت به عمل می آید، و با تنگتر شدن محاصره اقتصادی و منع واردات مواد غذایی و دارویی، همه مردم از خرد و کلان محکوم به گرسنگی شده و به سبب کمبود دارو و درمان راهی جز درد کشیدن و دردمندانه جان دادن نمی یابند.

کار به جایی رسیده که قربانی کردن کودکان و نوجوانان خردسال به تنها امکان این مردم بی دفاع برای اعتراض به اشغالگری و تجاوزات هر روزه روز اسرائیلیان اشغالگر به حقوق بشر تبدیل شده است. کودکان باید با دست خالی در برابر تجاوزات نیروهای مسلح فوق مدرن اشغالگران بایستند، و با خون خود تصمیم مردم فلسطین برای مقاومت در برابر اشغال و اشغالگران را به گوش جهانیان برسانند. اشغالگران اما هیچ حرمتی به جان این کودکان بدون اسلحه قائل نمیشوند "مرده میبرند کوچه به کوچه"^{۳۱}.

^{۳۱} کوچه ها بار بکنند، دکانها بستست

خونه ها تار بکنند، تاقها شکستست

از صدا افتاده تار و کمنوچه

مرده میبرند کوچه به کوچه

نگاه کن مرده ها به مرده نمیرن

حتی به شمع جون سپرده نمیرن

شکل فانوسین که آگه خاموشه

واسه نفت نیست هنوز یه عالم نفت توشه ... (فرهاد)

بنا به گزارش منابع ناظر حقوق بشر سازمان ملل، بسیاری از هزاران کودکی که در این سرکوبی های غیرقابل توجیه و غیر انسانی کشته و زخمی شده، از نیمه بالای بدن تیر خورده اند. این به معنی عمدی بودن نشانه گیری یا شکار عمدی کودکان بیگناه است. این گزارش همچنین گواهی میدهد که نیروهای سرتا پا مسلح یک کشور قدرتمند اشغالگر دستور گرفته اند تا کودکانی را که اسلحه ای جز سنگ و کلوخ ندارند و قادر به رسانیدن هیچ آسیبی به تسلیحات و خودروهای زرهی و نظامی شان نیستند، با گلوله و آنهم به قصد کشت از پا آورند.

همزمان، سرکوبی خشونت بار، غیر انسانی و تمام عیار کودکان از خانه تا کوچه و خیابان و از آنجا تا کمپهای نظامی و زندان های اسرائیل ادامه مییابد. بر طبق منابع حقوق بشر، زندانهای اسرائیل از زندانیان فلسطینی بی که در سن کودکی به سر میبرند پر است. کودکانی که اینچنین در صف اول قربانیان اصلی این خلق کشی مدرن قرار میگیرند، به جای بازی و شادی، چیزی جز تنبیه و تجاوز به حقوق اولیه شان دریافت نمیکنند، و به طور طبیعی، جز عقده و دشمنی و انتقام نمی پرورند.

یک چنین خلق کشی همه جانبه، آنهم بدون تفکیک مردم نابالغ، غیر مسلح، و زنان و کودکان، مغایر همه حقوق و مصوبات و عهدنامه های جهانی در مورد حقوق بشر است، و به خصوص با نشانه گیری علیه کودکان، میروود چنان زخمهای عمیقی بر وجدان بشر باقی بگذارد که بدین سادگیها از خاطرها و یادمانده های تاریخی زدوده نخواهد شد. "آنکه باد میکارد، طوفان درو میکند".

این است که این تجاوز و کشتار - چه این خلق کشی غیر قابل توجیه خرد و کلان، یا قیامهای غیر مسلحانه این قربانیان خردسال تحت تجاوز و تعدی - میروود که در سرنوشت آینده جنگ و صلح جهان جای پای خود را بگذارد. و هم از این رو، نه فقط به مردم فلسطین، بلکه به همه اعضای خانواده جهانی تعلق داد. ابعاد این هر دو، به مراتب از یک خلق و ملت و مردم فراتر میروند و همانند سایر مبارزات و خلق کشی های تاریخی، مستقیماً همه بشریت، منجمله ما مردم ایران را مورد خطاب قرار داده و وجدان بشری را به داوری میخوانند.

میدانیم که سرکوبی اعتراضات صلح طلبانه مردم با گلوله، کشتار، تعقیب و شکنجه، نه در فلسطین تازه است و نه در خاورمیانه. اما تکراری بودن این تراژدی انسانی نه از ابعاد دردمندی آن می‌کاهد و نه وظیفه و اکنش در برابر این تعرض غیر انسانی به حرمت و حق حیات انسان را منتفی می‌سازد. البته برای آنانی که با مسائل و رویدادهای جهانی آشنا هستند، عجیب نیست که چرا صدای دردمندان مردم و کودکان در حال شکار فلسطینی به تمامی از رسانه های جمعی تحت انحصار جهانی به گوش مردم جهان نمیرسد، یا چرا سازمانها و نهادهای رسمی حقوق بشر در کشورهای صنعتی برای افشای همه جانبه این تراژدی های انسانی و متوقف کردن آنها به پا نمی‌خیزند. به خاطر این سانسور شرم آور جهانشمول، و سکوت و سکون رضامندانۀ نهادهای جهانی هم هست که:

- وظیفه اعتراض به این تجاوز آشکار به حقوق بشر این مردم و کودکان، به عهده ما مردم عادی و فاقد رسانه های جمعی واگذار میشود. از این رو، همه مردم و همه آنانی که قلبی برای دوست داشتن و همدردی دارند، در برابر این وضع موجود مسئول اند. و باید بدون رعایت هر گونه مصلحت و جانبداری سیاسی، نژادی، قومی و غیره، درد سرکوبی و گرسنگی این "بچه آدمهای" در حال شکار "شکارگاه صهیونیستی" را تقسیم کرده، به نوعی به یاری شان بشتابند.

اما کار افشاگری و خبررسانی فردی و غیر رسمی در بین ما ایرانیان به این آسانیا پیش نمیرود. میخواهی در این زمینه اطلاعات بدهی، خیلیها از ما ایرانیانی که به تجربه میدانیم سرکوبی و تجاوز به کودکان یعنی چی، گوشه‌ایمان را می‌بندیم تا بی سبب اوقات خوب آرامش مان را خراب نکنیم. میخواهی پول خردهای خود را از طریقی به نان و اسباب بازی تبدیل سازی و به عنوان هدیه برای این خردسالانی که کودکی کردن یادشان رفته ارسال بداری، بسیاری یا پول خرد به همراه ندارند! یا همه اسباب بازی های اضافی بچه هایشان را به این و آن بخشیده اند. بسیاری حتی معنی بچه بودن را فراموش کرده اند و به قول خودشان، "دیگر نمیخواهند به این چیزهای خسته کننده! فکر بکنند".

این سترون شدن ایرانیان از همدردی با دیگران و بشریت البته فقط به موضوع این کودکان محدود نمیشود، بلکه بسیاری از موضوعات و همدردی های انسانی با مردم چهار گوشه جهان را در بر میگیرد.

علل فراوانی وجود دارد که ما مردم ایران نمیخواهیم یا نمیتوانیم با ملل و مردم دیگر به حد کافی همدردی کرده، و برای تقلیل درد و غم شان دست یاری به سویشان دراز بکنیم. در واقع، بی سبب نیست که گوشه‌های ما قادر به شنیدن اخبار درد و غم بشر در اینجا و آنجا دنیا نیستند. قلبمان برای کودکان دردمند جهان، چه در فلسطین اشغالی یا در آفریقای گرسنه، نمی‌طپد. و به این آسانیا حاضر نیستیم نان روزانه مان را با کسی قسمت بکنیم. بی سبب نیست که حتی در بین ما ایرانیان مقیم خارج از کشور، هرگونه نهاد، حزب، سازمان و انجمن سیاسی، ادبی و هنری یافت میشوند، اما آنچه در این میان غایب است نهادهای و انجمن و سازمان های خیریه و یاری دهنده است.

واقعیتهای تاریخی نیز بر آنند که بسیاری از ما ایرانیان،
- نه در سالهای گذشته افغانی های پناهنده به کشورمان را به حریم زندگی خود راه دادیم،

- نه مانع انداختن گناه کمبودهای زندگی اسارتبار در جمهوری اسلامی به گردن این پناهندگان شدیم و،

- نه وقتی این مردم را گروه گروه با زور و تهدید از خاک کشورمان بیرون می انداختند، به دفاع از حقوق انسانی شان برخاستیم.

در جریان خشکسالی های اخیر شاخ افریقا نیز، بسیاری حتی نیم نگاهی هم به مرگ و میر کودکان افریقائی نینداختیم، یا برای جمع آوری کمک به سیزلزدگان کشور همسایه مان پاکستان و غیره نیز، جز برای یاری تبلیغاتی به برادران دینی- سیاسی مان! هیچ دست یاری یی به سوی دردمندان این جهان در آشوب دراز نکردیم.

باید معترف بود که بسیاری از ما مردم ایران به قدری بدون قلب و عاطفه هستیم (یا شده ایم) که بنا به مدارک موجود حتی کمکهای ارسالی از داخل و خارج کشور به مناطق سیلزده و زلزله زده ایران را به آسانی بالا میکشیم، و کامیون کامیون پتو، چادر و لباس و حتی مواد مصرفی و غذایی را به جای توزیع در میان نیازمندان زلزله و سیلزده، در بازار سیاه و سفید کشور اسلامیان به فروش رسانیده و بالا میکشیم.

البته شاید نباید همه را با یک چوب راند و گناه پاسداران و مأموران رژیم اسلامی را به نام همه نوشت، اما واقعیت این است که بالاخره این موجودات

تجاوزگر و راهزن نیز با همه زشتی‌ها و بدکرداری‌هایشان بخشی از ما مردم و ملت ایرانند، و در نوع خود مثتی "ولو نامرغوب و فاسد" از این خروار به حساب می‌آیند. حالا سؤال این است که:

آیا مردمی که به جان و مال و حیات آسیب دیدگان کشور خود دل نمیسوزانند، به حال مردمی که در آنسوی جهان زندگی میکنند، دل میسوزانند؟ آیا اینانی که نان و لباس و رو انداز کودکان زلزله زده هموطن‌شان را به یغما میبرند، میتوانند به خاطر مسائل انسانی از مال و درآمدشان بریده و به مردم نیازمند چهارگوشه جهان یاری برسانند؟

عدم دلسوزی به حال و روز کودکان در حال شکار فلسطین را باید از این زاویه هم مورد ارزیابی قرار داد.

اینهمه آیا از آن روست که "وجدان اجتماعی" ما ایرانیها به حد کافی رشد نکرده، یا رو به فروپاشی و اضمحلال رفته و میرود، و دیگر در "فرهنگ ایرانی دوره تسلط اخلاق قبیله ای اسلام"، جایی برای احساسات بشردوستانه "بنی آدم اعضای یک پیکرند" نیست؟ یا شاید هم از آن روست که بسیاری کاسبکارانه فکر میکنند که کسی با راه انداختن انجمنها و سازمانهای خیریه به حکومت! نمرسد، و گویا یاری دادنی که هیچ جبران مادی در پی نیآورد، "به درد عمه اش میخورد!"؟

اینهمه آیا از آن روست که بسیاری از ما ایرانیان در احساسات نژادپرستانه "من آنم که رستم بود پهلوان" غرق هستیم، و فکر میکنیم آسمان دهن باز کرده و ما "فرزندان کوروش و داریوش" (و نه البته شاه سلطان حسین‌ها و آقا محمد خان‌ها) افتاده ایم زمین؟ یا از آن روست که ما عموماً مردمی خودخواه و خود بزرگ بینی هستیم که در مثال کمپهای پناهندگی اروپائی، از دیدن اعراب و سیاهان آفریقا یکه میخوریم که: "اینان برای چی تقاضای پناهندگی کرده اند، به این سیاه‌ها و افریقائی‌ها هم پناهندگی میدهند!"

شاید هم علت این است که پایمال شدن مستمر حقوق بشر در کشورمان بسیاری از ما را چنان مشغول کرده که دیگر دردها و ناله‌های دیگران را یا نمی‌بینیم و نمی‌شنویم، یا در مقام مقایسه با حال و روز خود به هیچ میگیریم. این است که به دردمندی بشری در مناطق دیگر جهان، منجمله فلسطین دل نمی‌سوزانیم، یا اگر هم دل سوزانیم، به خاطر پرداختن دائم به خود، فراغت ذهنی لازم برای ادای حق مطلب نمی‌یابیم؟

هر چه هست، از ما مردم ایران برای کمک به مردم جهان و امروزه نیز برای تقلیل درد و حرمان مردم و کودکان فلسطینی هیچ صدای همدردی بلند نمیشود.

نظریات و دیدگاههای دیگری هم در این زمینه ابراز میشوند. متأسفانه عده ای از مردم و حتی تحصیلکردگان ما هنوز هم درگیر بحثهای نژادپرستانه علیه مردم دیگر، از جمله اعراب اند. برخی هم به غلط فکر میکنند که اسلامی را که امروزه به جان ما مردم ایران افتاده، عربها و تازی ها ساخته و پرداخته و به ما تحمیل کرده اند. این است که گویا، عربها (همه عربها و نه اسلامیان و حاکمان اسلامی شان) در این تخریب تاریخی اسلامی و اسلامیان مقصر اند، و دشمن تاریخی ما مردم ایران به حساب می آیند.

این اما تمامی واقعیت را بیان نمیکند، چرا که اولاً عربها هم به اندازه ما ایرانیان از اسلام و اسلام سیاسی آسیب دیده، و مورد تعرض قرار گرفته اند. در ثانی گناه تعرضات و تجاوزات گذشته های تاریخی ملتها و کشورها را نمیتوان به حساب مردم این عصر و زمانه دیگر نوشت و انتقام تجاوزات ۱۴۰۰ سال قبل را امروزه پس گرفت. در واقع، از زاویه یک چنین انتقامجویی های تاریخی، معلوم هم نیست که ما مردم ایران هم به خاطر جنگها و تجاوزات تاریخی خود، طلبکار یا بدهکار میشویم، "گر رسم شود که مست گیرند- در شهر هر آنکه هست گیرند".

در ضمن، در واقع اگر عربها اسلام را ساختند و با کشتار و سرکوبی بی همانندی بر ایران و مردم ایران و جهان تحمیل کردند، اما این ایرانی ها بودند که از روز اول با اسلامیان غالب و سلطه گر همراهی کردند. در صدر اسلام در کنار محمد قرار گرفتند. دربار عباسی ها را به شکل دربار ساسانی ساختند، و اسلام عربی را به دست سرداران خود به اقصاء نقاط مناطق دور و بر ایران گسترش دادند.

این نیز ایرانیها بودند که در برابر سنی گری اعراب، شیعه گری را، که در جمیع شرایط تندروانه تر و شریعتخواهانه تر از مشربهای سنی است، علم کردند، و رهبران مذهبی خود را "به عنوان امامان و مقدسین آسمانی" و خود را نیز "به عنوان امت بدون جیره و مواجب رهبران فرقه هایشان" به ثبت رسانیدند.

در واقع اگر درست به تاریخ گذشته مان بنگریم، میفهمیم که چرا باید اعراب و خیلی های دیگر گلایه مند ایرانیهائی باشند که تا توانستند به اسلام سیاسی، و خلیفه گری دینی و فرقه ای دامن زدند، و به راه ابقای شریعت و شریعت خواهی اسلامی رفتند. این متهم کردن در واقع مثل داستان "ملا و شیطان" است:

- **میگویند ملائی!** هوس همخوابگی با زرافه به سرش زد. زود زرافه باکره ای! حاضر کردند و نردبانی به ارتفاع آن ساخته و پس از انجام بند و بستهای لازم، آقا! را به شب زفاف زرافه بردند. اما زرافه در حین جماع شرعی! تکان خورد، بند و بستها پاره شدند، نردبان افتاد و ملای هوس باز از ارتفاع شش و هفت متری پائین افتاد، و در حین زمین خوردن از درد فریاد کشید: "لعنت بر شیطان!" میگویند همان موقع شیطان حاضر شد که "لعنت بر تو و جد و آبادت آدم دو پا! اصلاً همخوابگی با زرافه به عقل من شیطان میرسید که ترا نیز به آن کار ترغیب کرده باشم! من شیطان هم دارم این فکر شیطانی خارق العاده را از تو یاد میگیرم!"

حالا بنیادگرایی اسلامی اخیر هم اگر ساخت ایران نبوده، در دور جدید خود از سوی ایرانیان و ملایان ایران به اجرا در آمده است. از همین رو، حالا باید اعراب و بقیه مسلمانان درگیر با تعرض بنیادگرایان اسلامی، از ما ایرانیان طلبکار باشند که جمهوری اسلامی را که به عقل شیطان هم نمیرسیده، از استراتژی سازان نواستعماری جهان به عاریه گرفتند، و به صورت حرکات و جنبشهای بنیادگرایی اسلامی به جان آنها و همه مسلمانان دیگر جهان انداخته اند.

در این میان کسانی نیز به غلط فکر میکنند که چون رژیم اسلامی به نیروهای فلسطینی یاری میرساند و عکس خمینی و خامنه ای در مجامع عمومی مناطق اشغالی تحت کنترل اسلامی ها به در و دیوار آویزان است، پس گویا مردم فلسطین یاران و متحدان جمهوری اسلامی اند و کمک به آنان کمک به رژیم اسلامی است. با این بهانه، اینان حتی از دلسوزی به کودکان فلسطینی نیز خودداری میکنند و وجدان نیمه بیدار خود را به خواب میبرند.

باید گفت که در این مورد نیز تجربیات تاریخی این ادعاها و پیشنهادی ها را مردود می‌شمارند. در واقع اگر درست بنگریم، دست بالائی رژیم اسلامی و اسلامی طرفدار رژیم در فلسطین، ناشی از تعرض و تجاوز به حقوق مردم

فلسطین و محصول کشتار و خشونت وارده بر آنان است. همانگونه که آخوندهای بنیادگرای فرقه شیعه گری در ایران برنده نهائی دیکتاتوری، سرکوبی و نابرابری دوره رژیم شاه اند، و از آن نظر، قاپ مردم را دزدیدند که مردم ایران راهی برای رهائی خود از بخور و ببرهای آنروز رژیم شاه نداشتند، در فلسطین نیز نیروهای مذهبی و بنیادگرایان اسلامی محصول تجاوز اسرائیل و عدم موفقیت نیروهای سکولر فلسطینی برای حل مسأله اشغالگری اند. این است که هر چه سرکوبی و خشونت نژادی و مذهبی افزایش می یابند، اسلامیان تندرو فلسطینی نیز بیش از پیش فرصت سازماندهی و مانور می یابند و بر عکس.

این واقعیت را میتوان در تاریخ نیم قرن اخیر فلسطین و انتقال دست بالائی از نیروها و شخصیت های مترقی، سکولر و چپ و میانه به اسلامی ها و بنیادگرایان اسلامی امروزی به وضوح دید.

در مقابل، می بینیم که هر چه شانس به رسمیت شناخته شدن حقوق مردم فلسطین بیشتر شده، و مردم به آینده خود امیدوارتر میشوند، نیروهای صلح طلب، دموکرات، لائیک و ترقی خواه فلسطین نیز بیشتر نیرو میگیرند، و راه برای برپائی یک زندگی مسلمان آمیز و صلح آمیز بین فلسطینیان و اسرائیلیان نیز هموارتر میگردد. در این صورت، نیروهائی هم که با استفاده از تیره روزی مردم فلسطین، آنان را به سربازان و امت اسلامی خود تبدیل میسازند، اعتماد مردم را از دست داده، و به حاشیه رانده میشوند.

این چگونگی در مورد نیروهای افراطی صهیونیستی و مردم صلح طلب اسرائیل هم صدق میکند.

امروزه نیز این سرکوبی کور نژادپرستانه و اینگونه زیر پا رفتن حقوق بشر مردم و کودکان فلسطینی، نیروهای افراطی اسلامی و یهودی در هر دو سوی اسلامی- فلسطینی و یهودی-اسرائیلی/صهیونیستی را تقویت میکند، و سرنوشت آینده این مردم و منطقه را در اختیار بنیادگرایان اسلامی و یهودی قرار میدهد. هم از این رو، برای تحقق آینده ای صلح آمیز و مرفه برای هر دو این گروههای مردمی در فلسطین و اسرائیل باید این سرکوبی ضد بشری را افشا و محکوم کرد، و برای توقف کشتار کودکان فلسطینی و تجاوز به حریم حقوق بشر این مردم و منطقه و کشور کوشید. در نتیجه اگر از این زاویه به اتفاقات فلسطین بنگریم،

- نه مردم فلسطین هوادار و متحد رژیم اند،

- نه همه مردم فلسطین طرفدار نیروهای اسلامی اند و،

- نه همراهی با مردم فلسطین به معنی همکاری و همراهی با رژیم اسلامی در ایران است.
بلکه بر عکس، هر گونه حمایت از مردم بیدفاع فلسطین در برابر تجاوزات اسرائیلیان اشغالگر آنان را بیش از پیش به انسانها و نهادهای لائیک و دموکرات امیدوار کرده، و از لغزیدن به دامن تروریستهای اسلامی جلوگیری خواهد کرد.

اما با این وجود، حتی اگر همه این دلایل را مردود بشماریم و چنین فرض کنیم که انگار همه فلسطینیان عضو سازمانهای اسلامی اند، و متحد و شریک رژیم جمهوری اسلامی و حتی دشمن! ایران و ایرانیان به حساب می آیند، باز هم این نتیجه گیری در مورد **حمایت از کودکان تحت شکار فلسطینی** به اعتبار خود باقی میماند. چرا که به قول زنده یاد شاملو: "نه به خاطر همه انسانها، به خاطر نوزاد دشمنش شاید... به خاک افتادند"^{۳۲}، از زاویه جانبداری انسانی و بشردوستانه،

- هیچ فرقی بین نوزاد و کودک متعلق به خود و خودی هایت با کودکان دشمنانت وجود ندارد.

فرق انسانهای بشردوست و دموکرات با "تروریستهای اسلامی و غیر اسلامی" نیز درست در این ارزیابی ظاهر میشود. آنان هر وقت و در هر جا که لازم شد برای پیشرفت کار خود حتی در میادین عمومی و بازار روزها بمب منفجر میکنند و به این هم دل نمیسوزانند که چه تعداد زن و بچه و پیر و جوان بدون گناه در این بمبگذاریهای تروریستی جان می بازند، یا چه بر سر مردم زخمی و علیل غیر نظامی می آید. اما نیروهای دموکرات،

...^{۳۲}...

نه به خاطر دیوارها - به خاطر یک چیز
نه به خاطر همه انسانها - به خاطر نوزاد دشمنش شاید

...

به خاطر دست های کوچک در دست های بزرگ من
و لب های بزرگ من
بر گونه های بی گناه تو

...

به خاطر هر چیز کوچک و هر چیز پاک به خاک افتادند (کاشفان فروتن شوکران- شعر از عموهایت- احمد شاملو)

لائیک و معتقد به حقوق بشر امروزی به هیچ عنوانی و به هر بهائی هم که شده، حتی از ضرر رسانیدن به یک کودک، **چه فرزند دوست یا دشمن**، خودداری می کنند. انسانهای بشر دوست، به هیچ عنوانی **جنگ و کینه و نفرت خود از جانیان حاکم را به فرزندان بیگناه آنان منتقل نمی کنند**. اینان در واقع نه فقط برای سعادت و سلامت خود و فرزندانشان، بلکه برای سلامت و سعادت فرزندان دشمنانشان هم مبارزه کرده، و جان فدا میکنند!

لازم به یادآوری است که جانبداری از مردم و کودکان بی دفاع فلسطین نه به معنی دشمنی با اسرائیلیان و نه ضدیت با یهودیان (آنتی سمیتیسم^{۳۳}) است، چرا که زندگی صلح آمیز در آن منطقه و شناسائی حق مردم فلسطین جز با تضمین صلح و امنیت اسرائیلیان و یهودیها ممکن نیست. این است که هر گونه مبارزه برای جلوگیری از سلاخی شدن کودکان فلسطینی، به طور مستقیم به معنی مبارزه برای آینده صلح آمیز کودکان اسرائیلی و یهودی هم هست.

البته تحقق این مهم جز از راه توافق نیروهای صلح طلب و آزاداندیش هر دو سویه فلسطینی-عربی و اسرائیلی-یهودی ممکن نیست. این است که سرکوبی مردم فلسطین از سوی دولت اسرائیل و بنیادگرایان صهیونیستی و هواداران جهانی شان، در حقیقت به معنی سرکوبی مردم و نیروهای ترقی خواه و صلح طلب اسرائیلی-یهودی هم هست. آنگونه که پیروزی فلسطینی ها در راه احقاق حقوق خود، پیروزی نیروهای ترقیخواه در یک سیستم لائیک و متکی به جدائی دین از سیاست در هر دو سوی این خط تعرض و درگیری خواهد بود.

اینجاست که سکوت معنی دار ما ایرانیان و نیروهای اپوزیسیون ایرانی در تبعید در برابر این تجاوزات آشکار به حقوق بشر مردم و کودکان در حال شکار فلسطین جای سؤال و انتقاد پیدا میکند. این بی توجهی همچنین دست رژیم اسلامی برای سوء استفاده تبلیغاتی از تجاوزات اسرائیل به حقوق مردم فلسطین را باز تر میکند.

³³ Antisemitism

طبیعی است که این انتقاد و گلایه بیش از همه به نیروهای چپ، دموکرات و لیبرال ایرانی که بیش از دیگران مدعی برابری حقوق انسانها و احترام به حقوق بشر اند، وارد است.

همچنین باید متأسف بود که چرا نیروهای سوسیالیست و کمونیست ایرانی در این شکار "کودکان فلسطینی فقیر و تحت ستم" به وسیله "نیروهای مسلح فوق مدرن اسرائیلی" یک جنگ آشکار و صریح طبقاتی در همه ابعاد محلی، منطقه ای و جهانی را نمی بینند، و از ابراز واکنش صریح نسبت به این جنگ نابرابر طبقاتی طفره میروند.

می بینیم که دیگر زمان آن فرارسیده تا خود را از شبه نامها، عنوانها و ادعاها برهانیم، و بگذاریم اعمال هر کس و هر سازمان و حزب سیاسی (و نه ادعا و شعارهای شان)، آنها را معرفی بکنند.

در آن صورت، همه ما خود را موظف خواهیم دید با ایستادگی در برابر تجاوز به حقوق بشر مردمی که مستقیماً به ما مربوط نیستند، ثابت کنیم که ادعاهایمان در مورد یقین مان به حقوق انسانها، دموکراسی، برابری و عدالت اجتماعی، در هر جای دنیا که باشد، فقط ادعاهای خالی و تبلیغاتی سیاسی نیستند، و بلکه ریشه در باورهایمان دارند.

